

مرگ در آینه مَثَل بلوچی

مجیب الرحمن دهانی^۱

اسحاق میربلوچ زایی^۲

چکیده

ضرب المثل‌ها از قالب‌های تراش خورده و رسای زبانند که دیگر سوی زندگی نوع بشر یعنی پایان هستی و مرگ در آن بازتاب ویژه‌ای دارد. پژوهش حاضر بر آن است تا با رویکردی فرهنگی و اندیشگی به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای اندیشه مرگ و نگرش قوم بلوچ به آن را از راه ضرب المثل‌ها بررسی کند. در ضمن عبارات ضرب المثل‌ها به زبان و رسم الخط بلوچی ثبت و به خط بین‌المللی فنوتیک آوا نویسی شده‌اند تا برای غیر بلوچ‌ها خواندنی و قابل فهم باشند. یافته‌های پژوهش روشن ساخت که نگرش قوم بلوچ نسبت به مرگ، آمیزه‌ای از ایدئولوژی، تجربه، فرهنگ و احساس است که نمود آن را می‌توان در یکسانی تعبیر مَثَل‌های بلوچی با تعبیر قرآن، تقدیرپنداری و خدایی یافتن مرگ، همگانی بودن نیستی، بی اعتباری دنیا و ناتوانی آدمی در برابر مرگ و پرهیز از غفلت در برابر آن، دشواری مرگ عزیزان و در معرض نیستی بودن دائمی آدمی در ضرب المثل‌ها قابل مشاهده و تحلیل است. واژگان کلیدی: مرگ، ضرب المثل بلوچی، ناپایداری

مقدمه

مَثَل آینه‌ای است که حاصل آزموده‌های نسل بشر در آن جلوه‌گری می‌کند بنابراین از سویی بهترین ابزار است برای شناخت اندیشه و دریافت تکامل تجربه او و از دیگر سو، محل تلاقی دانش‌های گوناگونی است

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

Dehanimojib72@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولایت - ایرانشهر

که بشر با آنها زیسته است؛ ضرب‌المثل‌های بلوچی پل ارتباطی فرهنگ ایرانی - اسلامی و دورنمای نگرش زیستی قوم بلوچ هستند که حامل ارزش‌ها، باورها و ادراک فرهنگی این قومند. خویشاوندی و هم‌جواری زبان‌های بلوچی و فارسی سبب داد و ستدهای فراوان فرهنگی، واژگانی، دستوری و ساختاری بین این دو زبان گشته است که ضرب‌المثل‌ها به عنوان نقطه پیوند ادبیات عامه و ادبیات خاصه یکی از نمودهای برجسته این پیوند هستند. در حوزه ادب رسمی و مکتوب، آن‌جا که شاعر خود را به زبان و فرهنگ مردم نزدیک می‌کند، آن زمان است که از مثل‌های آنان در قالب ارسال مثل بهره می‌گیرد؛ مثل‌ها نزدیک‌ترین گونه به ساحت‌های ادب رسمی یعنی شعر و نثر فصیح و بلیغ‌اند زیرا تمام ویژگی‌های اثر هنری را در خود دارند. شعر و مثل همسایه دیوار به دیوارند، شاعران و نویسندگان همواره برای آن که به لطف و شیرینی و رسایی کلام خود بیفزایند، از مثل بهره جسته‌اند. بسیاری از مثل‌ها نیز حاصل رواج اشعار معروف شاعران و نویسندگان است. این تعامل و تبادل بر غنای ادب می‌افزاید و زبان مردم را پر مایه و غنی می‌سازد. به عنوان مثال از جمله خدمات مثل‌ها به ادب فارسی آن است که می‌توانند زمینه درک و فهم بهتر متون نظم و نثر فارسی را فراهم کنند؛ شرح و معنی بسیاری از ابیات، با یک مثل، ملموس می‌شود: «بزرگترین سرمایه ادب فارسی همین امثال است که تمام حکمت‌ها و دانش‌های بشری را متضمن است، مثل فشرده افکار هر قومی است.» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۴۳-۱۴۴)

ضرب‌المثل‌ها که از مهم‌ترین بخش‌های فولکلور هر ملت و کهن‌ترین اشکال زبانی محسوب می‌شوند که با ایجازی خاص در کلام، حاوی پیامی نغز و اثرگذار هستند. در حقیقت ضرب‌المثل‌ها عصاره و چکیده وقایع، تجربیات و دانش‌های نخستین نسل‌های بشر و عالی‌ترین پایه بلاغت و مترجم افکار و نمود احساسات یک ملتند. واژه ضرب‌المثل که از مصطلحات اهل ادب به شمار می‌رود، با پیشینه‌ای کهن، از جمله شگردهای آرایش و تقویت بنیه سخن است که سبب پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده می‌شود. ضرب‌المثل‌ها که از امکانات زبانی هستند، عاملی برای تفهیم و تفاهم بهتر موضوعات به شمار می‌آیند و در تمامی زبان‌ها، کاربرد نسبتاً وسیعی دارند.

برای بررسی ضرب‌المثل‌های مربوط به مرگ، منبع اصلی خود را کتاب بتل گنج و بلوچی زبان، گالوار گردآوری رسول‌بخش کشاورز قرار داده‌ایم این کتاب حدود شش هزار ضرب‌المثل بلوچی دارد که نسبتاً کار جامعی در حوزه ضرب‌المثل در زبان بلوچی است. دیوان اشعار بلوچی مولانا رواند نیز مورد تحقیق قرار گرفته است در زمینه پرداختن به مثل‌ها به طور عام تاکنون پژوهش‌های مختلف اما پراکنده‌ای انجام گرفته است که از جمله می‌توان به فرهنگ عوام از امیر علی امینی، امثال و حکم دهخدا، داستان‌های امثال از امیر قلی امینی و دکتر حسن ذوالفقاری و گلستان ضرب‌المثل‌های قرآنی از محمد رضا الهی دوست اشاره کرد. همچنین استاد بهاء‌الدین خرمشاهی نیز در کتاب قرآن پژوهی خود، به برخی از ضرب‌المثل‌هایی که

از قرآن تأثیر گرفته اند، اشاره کرده‌اند اما تاکنون درباره موضوع خاص نگرش به مرگ بر اساس ضرب‌المثل‌های زبان بلوچی پژوهش مستقلی انجام نشده است.

از آنجا که ضرب‌المثل‌ها در هر فرهنگ نمود کاملی از نگرش، تفکر و چگونگی زیست آن جامعه هستند یکی از موضوعاتی که در ضرب‌المثل‌های بلوچی، بسیار بدان پرداخته شده، مرگ و عوالم مربوط به آن است بر همین اساس در پژوهش حاضر، نگرش نسبت به مرگ و چگونگی بازتاب آن در ضرب‌المثل‌های بلوچی مورد توجه قرار گرفته است. بایسته ذکر است که شمار ضرب‌المثل‌های مربوط به مرگ و موضوعات و مضامین مربوط به آن، بسیار زیاد است و طبیعتاً در مجال اندک این مقاله، پرداختن به تمامی جوانب و حواشی آن مقدور نیست و چاره‌ای جز محدود کردن دامنه بحث نیست.

پرسش اصلی پژوهش این است که جایگاه مرگ در ضرب‌المثل‌های بلوچی چگونه است و توجه به آن در ادبیات بلوچ چه جایگاهی دارد؟ آنچه در ابتدا می‌توان بدان توجه ویژه داشت این است که بخشی از ضرب‌المثل‌ها برگرفته از سنت ادبیات زبان رسمی یعنی فارسی است بنابراین به احتمال قوی، براساس تعامل زبان و ادبیات غالب با زبان و ادبیات بلوچی به عنوان یک زبان قومی نسبتاً محلی و پرداختن این دو زبان به موضوع مرگ زمینه قرابت‌های مفهومی و نزدیکی نگرش به این موضوع را می‌نمایاند. بخشی از این ضرب‌المثل‌ها برگرفته از مفاهیم قرآن کریم و بخش دیگر، برساخته ذهن خلاق ادیبان و شاعران توانمند بلوچ است.

۱. مرگ

کل نفس ذائقة الموت (آل عمران، ۱۸۵، انبیاء، ۳۵ و عنکبوت، ۵۷) مراد آنکه همه در این دارالغرور طعم مرگ را خواهند چشید موت، به فتح اول در لغت به معنی مرگ است و در نزد عرفا صفت وجود خلق است و ضد حیات. «الذی خلق الموت والحیوة (ملک، ۲) و در تعبیر عرفا «موت عبارت است از ریشه‌کن کردن هوای نفس (تهانوی، ۱۹۹۶: ۱۶۶۸/۲)». «فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» (بقره، آیه ۲۴۳) «هرگاه سالک به نقض گراید و به جانب اسفل تمایل حاصل کند، قلب و دلش که نفس ناطقه در مرکز آن قرار دارد از حیات حقیقی منقطع شود و بمیرد» (گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۹) و مولف کشف در جای دیگر می‌نویسد «موت حجاب از انوار مکاشفات و تجلی است.» (تهانوی، ۱۹۹۶: ج ۲) «مرگ بزرگ‌ترین و مهم‌ترین رویداد زندگی هر انسان است و همیشه ذهن و اندیشه‌ی آدمیان را به خود مشغول داشته است. تلاش همه‌ی ادیان و مکاتب از آغاز تاکنون یافتن راه حلی برای غلبه بر مرگ و گشودن راز آن بوده است. مرگ و مرگ‌اندیشی همواره همراه بشر بوده و مختص قرون جدید نیست. مرگ‌اندیشی یکی از ویژگی‌های اصلی آدمی و وجه تمایز او با حیوانات است. و واکاوی و شناخت آن بهترین راه نیل به چگونه زیستن است»

(باقری خلیلی، ۱۳۸۹: ۲۰۱) دنیا خانه‌ای است که فنا و نیستی بر پیشانی آن نوشته شده است و رخت برپستن اهل دنیا از دنیا یک امر حتمی است. جهان در نظر و چشم اهل دنیا سرسبز و دل انگیز جلوه می‌کند. دنیا به طرف خواهانش شتابان می‌آید و با قلب و جان آن کس که به او نظر می‌کند، در می‌آمیزد. دنیا آب تیره و گل الود دارد ولی از منظره‌ای دلفریب و سرانجامی خطرناک برخوردار است و دل‌انگیزی آن دوامی ندارد. (سروش، ۱۳۷۸: ۸۲)

۲. نگرش فلسفی به مرگ

پیوند عمیق اندیشه‌ورزی فلسفی و مرگ‌اندیشی سبب شد که شوپنهاور، بخشی از کتاب مهم خویش «جهان به مثابه اراده و تصور» را به موضوع مرگ اختصاص دهد و به رابطه آن با فناپذیری ماهیت درونی انسان بپردازد. آغاز فلسفه‌ورزی با پرسش از مرگ است. پرسش از مرگ و چیستی آن مختص انسان است؛ زیرا حیوان بدون هیچ گونه شناختی در باب مرگ، زندگی می‌کند. در انسان با ظهور تعقل، تأمل در باب مرگ آغاز می‌شود. در حقیقت، «انسان، حیوانی مرگ آگاه است (کارترایت، ۱۳۹۲: ۹۱۵). شوپنهاور نگاه جدیدی به مرگ دارد. وی با افسردگی و ناراحتی، به استقبال مرگ نمی‌رود و برعکس اکثر انسان‌ها، سوگوار زندگی است و مرگ را با آغوش باز پذیرا است. از نظر او زندگی پوچ و بیهوده است و تکرار بی‌وقفه آن، بیشتر باعث ملالت است. ناپایداری زندگی و لذایذ و آرامش‌های آن، بر بی‌معنایی آن افزوده است. از این رو به درازا کشیدن زندگی، هجمه بیش‌تری از احساس پوچی بر آدم است (ن. ک. نیگل، ۱۳۸۲: ۲۵)

۳. مثل

«امثال و حکم در هر جامعه‌ای آینه تمام‌نمای علایق و سلاقی، عشق‌ها و قدرتها، افتخارات و حقارت‌ها، رنج‌ها و شادی‌ها و آرمان‌های مردم آن جامعه در طول تاریخ است. مثل در عباراتی کوتاه نماینده‌داستانی و حکایتی طولانی است و با اینکه در زمانی کوتاه بیان می‌شود از اصل خود، کارایی بسیار بیشتری دارد و در موقعیتهای گوناگون و گاه متضادی به کار گرفته می‌شود. پیشینه این مثل‌ها گاه آنقدر زیاد است که مأخذ بسیاری از آنها را نمی‌توان یافت» (موسوی، ۱۳۹۰: ۲۰۲)

ضرب‌المثل‌ها در میان مردم و از میان مردم و از زندگانی آنها پدید می‌آید و با مردم پیوندی ناگسستی دارد. این جملات کوتاه و زیبا مولود اندیشه و دانش مردم ساده و میراثی از غنای معنوی نسل‌های گذشته است که دست به دست و زبان به زبان به آیندگان می‌رسد و آنان را با آمل و آرزوها، غم و شادی، عشق و نفرت، ایمان و صداقت یا اوهام و خرافات پدران خود آشنا می‌کند (ن. ک. خضرابی، ۱۳۸۲: ۲) دهخدا نیز مثل را به سه نوع مثل، حکمت، عبارت و شعر مشهور تقسیم کرده است (دهخدا، ۱۳۸۶: ۲۷)

از راه بررسی تعدادی از مثل‌های زبان بلوچی نمود مضامین و نگرش‌های زیر را می‌توان در آنها دید:

۳. ۱. مطابقت تعدادی از مثل‌ها با تعابیر قرآن در باب مرگ

از آنجا که قرآن به عنوان سرچشمه و خاستگاه نگرش، اندیشه و رویکرد تمامی مسلمانان بر ابعاد مختلف اندیشه و فرهنگ‌شان تأثیرگذار است، بر خلاف کسانی که مرگ را فنا و نیستی می‌دانند، بر بقای انسان پس از مرگ تأکید دارد و هرگز مرگ را نابودی تلقی نمی‌بیند. حقیقت مرگ در این دیدگاه نوعی انتقال از عالم طبیعت به عوالم دیگر است و در کلام الهی بیان می‌شود که هر صاحب نفسی مرگ را می‌چشد «کل نفس ذائقة الموت» (آل عمران: ۱۸۵). البته در این قسمت به تعدادی از اشعار مولانا روانبد که به سعدی بلوچستان شهرت دارد نیز استناد شده است که دلیل این امر حکم مثل یافتن این ابیات نزد عامه مردم به سبب حُسن شهرت بوده است.

هرکس ء روحی چه گنت ء بال کنت روح ء روان

harkasa rôcê ča kont'a bala cant ruho ravân

ترجمه: روح هر کسی روزی از جسمش پرواز می‌کند.

سی بر ء صور ء دم ایت بر حکم ء امر ء ذوالمنان

sura damit bar hokme amre zolmanân say barâ

ترجمه: سه مرتبه صور می‌دمد به حکم خداوند دارنده نعمت‌ها.

یک بری مدهوش بنت، رند ء مر آنت اهل ء جهان

yak barê madhuša bant randâ merant ahle jehân

ترجمه: بار اول، بیهوش می‌شوند و سپس می‌میرند اهل جهان.

غیر ذات ء ذوالجلال ء کس نمان ایت زنده جان

qayre zâte zoljalâlâ kas namânit zenda jân

(ترجمه: به غیر از خداوند صاحب شکوه کسی زنده نمی‌ماند. (روانبد، ۲۰۱۹: ۱۳۵)

توفی: این تعبیر درباره مرگ دوازده بار به کار رفته، به معنای دریافت کامل است و چون خداوند دریافت کننده است، معنای مرگ نوعی رجوع الی الله است.

رجوع به رب: در آیاتی مرگ به رجوع به سوی خداوند تعبیر شده است: «إلی ربک یومئذالمساق» (قیامت: ۲۰: فجر: ۷ و ۲۸)، که حاکی از بقای انسان پس از مرگ است.

نَے تُرک ء مان ایت نَے حبش

nay torka manit nay habaş

ترجمه: هیچ موجود زنده‌ای [نه ترک نه حبشی، زنده] باقی نمی‌ماند.

هر زنده جان موت ء بِچَش

har zenda jân mawtâ bečas

ترجمه: تمام موجودات زنده باید مرگ را بپوشند. (روانبد، ۲۰۱۹: ۴۲۵)
 تشبیه مرگ و جهان فانی: واژه مرگ و دنیای ناپایدار در قرآن و به تناسب آن در شعر و مثل بلوچی به
 موارد متنوعی تشبیه شده است «الله یتوفی الأنفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها» (زمر: ۱۶)
 اے جهان در چکے که رستگ رهسره

ey jehân d' račkê ke rostag rahsarâ

ترجمه: این جهان فانی درختی است رسته بر گذرگاه (کنایه از در معرض مرگ و فانی بودن).

گرمه جاه انت رهگوزء پاسینجره

garm jâhent rahgwaz o pâsinjera

ترجمه: استراحت‌گاهی است برای رهگذر و مسافر (روانبد، ۲۰۱۹: ۲۵۴).

مرگ امری وجودی است و دریچه‌ای به سوی حیات دیگر و نوعی انتقال و همین امر وجودی است که
 متعلق خلق الهی قرار می‌گیرد: «الذی خلق الموت والحیاء» (ملک: ۲) مرگ همانند زندگی، آفریده‌ای از
 مخلوقات الهی است؛ آغاز راهی به جهان فراخ‌تر است. با این دیدگاه، اصطلاح مرگ و موت در قرآن، انتقال
 از جهانی به جهان دیگر است، نه فنا و نیستی.

و از آنجا که حیات واقعی در سرای دیگر است «وإن الدار الآخرة لهی الحيوان» (عنکبوت: ۶۴)، آنجا
 مرگ در کار نیست، ولی حیات دنیوی ملازم با مرگ است، چراکه همراه کاستی‌ها است.

موت په مخلوقء گردنء قرض انت

mawt pa maxluqi gardenâ qarzent

ترجمه: مرگ، وامی بر گردن آفریده‌ها است (روانبد، ۲۰۱۹: ۳۵۶).

پر وتی وهدء هیچ نه بیت تاخیر

par wati vahdâ heč nabi tâhir

ترجمه: (مرگ) در زمانش هیچ تأخیری نمی‌کند.

نه چه غمان تهنه ننگ منی زهر انت

nay ča qamân tahnâ nokk maei zahrent

ترجمه: غم‌ها و اندوهان تنها گلوی مرا تلخ نکرده!

پر منء گرمء مردمان، گوهر انت

par manâ garmo mardomân g' whrent

ترجمه: [و یا فقط] برای من گرم و برای دیگران سرد است.

موتء بانجیگ په عالمء بهر انت

mawti bânjig pa âlamâ bahrent

ترجمه: بهره مرگ همه راست (همان: ۴۹۱).

همک ساهداری، مرک وامدار انت.

hamok sâhdâr, marki wâmdâr ent.

ترجمه: هر موجود زنده‌ای، وامدارِ مرگ است (کشاورز، ۱۳۹۳: ۱۲).

۲. مرگ تقدیر الهی

(تَحْکَم جَبَّارَ نَه بَیت / سَر بی هَجَل گارَ نَه بَیت)

ta hokme jabbâra nabit/sar bê hajal gâra nabit

ترجمه: تا خواست و دستور خداوند نباشد، کسی بی اجل نمی‌میرد.
الله و تی مال کُت.

allâhâ wati mâl kot

(ترجمه: دار فانی را وداع گفت.

بنده په شوری، الله په شوری.

banda pa šawrê allah pa šawrê

ترجمه: بنده در تدبیری و خداوند در تدبیری دگر. کنایه: آدمیزاد از اجلِ زود هنگام خویش غافل است.
تدبیر کند بنده / تقدیر زند خنده

هچ نه بَیت په گمی ورگ / بی واست‌اللهی مرگ

heč nabit pa qamay warag / bê wâsta allâhi merag

ترجمه: هیچ کاری با غصه خوردن درست نمی‌شود، بدون خواست خداوند هیچ کس نمی‌میرد.
زوت هما سر، که وادهی آتنگ.

rawt hamâ sar , ke wâdahi âtkag

ترجمه: می‌رود همان کسی که اجلش رسیده باشد. معادل: اجل گشته میرد نه بیمار سخت! (همان)

۳. سرانجام همه مرگ است

آهر موت إنت

âher mawtent

ترجمه: سرانجام هر جنبنده‌ای مرگ است. معادل: کل نفس ذائقة الموت.

گیر چه هُدایه نام، هچ‌ه نه مانیت

qayr ča hodâyay nâm heča namânit

ترجمه: به جز وجود خداوند همه مخلوقات فناپذیر هستند. کل شیء هالک الا وجهه.

اگن دارون مال، اپس، گنج و سنج، آهرء جاگهون گورانت. (همان: ۱۳)

agan dâron mâl, aps, ganj o sanj âharâ jâgahon gôr ent

ترجمه: هر قدر اموال، اسب زین شده و گنج فراوان داشته باشم، سرانجام قرارگاهم گور است.

کاروان پد و پیش إنت

kârwân pad o present.

ترجمه: کاروان پس و پیش است! کاربرد: برای تسکین خاطر افرادی استفاده می‌شود که عزیزی از دست داده باشند.

زندے آسر، موتِ اِنت.

zenday âsar, mawtent.

ترجمه: سرانجام زندگی مرگ است.

هرکه لاپی دیتگ، گورء هم گِندیت

har ka lâpi dittag, gôrra ham gendit

ترجمه: هر کسی شکم [مادر] را دیده، قبر را هم خواهد دید!
جان په موت.

jân pa mawat

ترجمه: سرانجام هر زنده‌ای، مرگ است.

راهی که پهکانی دیم اِنت

râhê ke pahkâni dêm ent

ترجمه: راهی است پیش روی همگان. کنایه: هیچ کس نمی‌تواند از مرگ فرار کند. (همان)

صد سال زندگی بپی، یک روچی مری

sad sâl zendag bebay, yak rôčê meray.

ترجمه: حتی اگر صد سال هم زنده بمانی، نهایتاً روزی خواهی مُرد.

۳.۴. بی اعتباری دنیا

دگنیا پانی / په کسی نه مانی

dogniyâ pâni/pa kasê namâni

ترجمه: دنیای بی ارزش برای هیچ کس اعتبار ندارد.

اگن دگنیایء وپایء بی / په محمد جانء شپایء بی

agan dognyâya wapâya bi/pa mohammad jânâ šapâya bi

ترجمه: اگر دنیا وفا می‌داشت محمدجان [پیامبر اکرم (ص)] شفا می‌یافت (تا ابد زنده می‌ماند). کنایه:

هر زنده‌ای، مزه مرگ را می‌چشد.

کوڈهین دگنیا په هچ کسء پاداره نه بیت.

kuḍahên dognyâ pa heč kasâ pâdâra nabit

ترجمه: دنیای بی ارزش برای هیچ کس پایدار نمی‌ماند. (همان)

تمام مخلوقات و همه‌ی آنان که در این سرای زودزوال ناپایدار نفس می‌کشند و روزگار می‌گذرانند با مرگ مواجه می‌شوند و سرگذشت همه آنان مرگ است و هیچ فرقی نمی‌کند که انسانی بزرگ باشد و سرشناس یا زبردستی فقیر با زیستی محقر و ساده همچنین برای گرفتار شدن به مرگ، دولتمند و متمکن بودن یا انسانی ضعیف بودن مهم نیست (دهانی، ۱۳۹۸: ۷۵) در این عنوان ابیاتی مشهور و زبانزد از روانبد را ذکر می‌کنیم:

جهانء هرکسے گر شادمان انت

jechânâ har kasê gar šâdemânent

هر آن کس که در دنیا خوشحال است

اگر شاهنشہ ء دورء زمان انت

agar šâhanšahe dawr o zamânent

حتی اگر پادشاه روزگار خویش باشد

اگر کیخسروء کشورستان انت

agar kayxosrove kešvar setânent

و یا کیخسرو کشورگشا باشد

سریرء تخت ء تاج ء طرہان انت

sarir o tâjo taxt o torrahânent

اگر تاج و تخت و کلاه‌های زیبا برای موهای پریشان هم داشته باشد

اگر عدل آوریں نوشیروان انت

agar adl âwarên nuširwânent

و یا اگر مانند انوشیروان، عدالت‌پیشه باشد

غریبء ے کسء پشت ء نوان انت

qaribo bê kasay post o navânent

و یا اگر پشت و پناه فقیر و بیچاره‌ها باشد

اگر چورستمء دهرء نشان انت

agar čô rostamâ dahrâ nešânent

و یا اگر مثل رستم در روزگار شهره و نامدار باشد

مدام مان جنگ ء جانسوزیں گزان انت

modâm mân jango jânsôzên godânent

که همیشه در جنگ و جان‌فشانی به سر ببرد

اگر چو یوسفء عنبر پشان انت

agar čô yusofâ anbar pešânent

لحظه کرده، می‌فرماید: «پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟» (فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ). «و شما در این حال نظاره می‌کنید و کاری از دستان ساخته نیست» (وَأَنْتُمْ جِئْتُمْ تَنْظُرُونَ). مخاطب در اینجا اطرافیان محضرند، از یک سو حال او را نظاره می‌کنند و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی خود را مشاهده می‌نمایند و از دیگر سوی، قدرت خدا را بر همه چیز و اختیارداشتش بر مرگ و حیات را درمی‌یابند و بجد بیمناک فردای خویش می‌شوند!

روح منی نشتگ و شب منا گپتگ / من وتی هلکء کوردپا بو هتگ

rôč mani neštag o šap manâ geptag /man wati halkâ kawr dapâ bohtag

ترجمه: آفتاب من غروب کرده و شب مرا فرا گرفته است، خانه‌ام را در مسیل پی افکنده‌ام! (مرگ من فرا رسیده و ناتوانم)

مرکء دوا نیست انت نپس / مرکی دوا مرک انت و بس.

markâ dawâ nêst ent napas / marki dawâ mark ent o bas

ترجمه: ای جان من، مرگ هیچ دارونی ندارد، داروی مرگ فقط خود مرگ است.

مرد که په مرکء رست، ساب کن هچ!

mard ke pa markâ raset sâbkan hečč

ترجمه: چون اجل مرد فرا رسید، یعنی هیچ!

مرک یهتگ پر من نیستی درمان.

yahtag parman nêsti darmân mark

ترجمه: حال و تقدیر من مرگ است و هیچ راهکار و چاره‌ای هم ندارد.

هور و مرک برء نه کپ انت.

hawr o mark bera nakap ant

ترجمه: نه باریدن باران از بین می‌رود و نه مرگ. (همان)

۹.۳. ناپایداری زندگی

ساهداری، جهاندارء نه بیت.

sahdar, jehandara nabit

ترجمه: هیچ زنده‌ای، صاحب گیتی نخواهد شد. کنایه: نباید گرایش افراطی برای کسب مال و جاه دنیا داشته باشیم.

ساهداری نه بیت پایدار.

sâhdâr nabit pâydâr

ترجمه: زندگی هیچ زنده‌ای پایدار نیست.

هَجَل که گیت، پیری و ورنائیء نه زانت.

hajal ke kayt piri yo warnâiya nâzant.

ترجمه: وقتی اجل برسد، پیر و جوان نمی شناسد.
لاهی دیتگ، گورء گندیت

lāpī dītag, gōrā gendit

ترجمه: هرکسی که شکم مادر را دیده، گور را هم حتما خواهد دید.

۳. ۱۰. عدم غفلت در برابر مرگ

زندگی چراگ وت انت، الما روچی مریت.

zandagi čerāge wat ent allamā rōčē merit

ترجمه: روشنائی زندگی از شعله آن است که به یقین روزی خاموش می شود.
هور و مرء ذاه نی.

hawr o markā dāh nē

ترجمه: باران و مرگ، به ناگاه می آیند.

هیال دیر و هجل نژیک، هیال مان مُلک و شهران انت، هجل مان دست و پادان انت.

hayāl dīr o hajal nazzik, hayāl ma molk o šahrān ent o hajal ma dast o pādān ent

ترجمه: آرزوهای بلندپروازانه در سر داشته و آبادی ها را سیر می کنی این را بدان که اجل در زیر پای

توست. معادل: ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال!

هیال مان درچک و داران، هجل مان پُشت گوشان

hayāl ma d'račk o dārān hajal ma pošt gōšān

ترجمه: سرگرم تماشای زیبایی طبیعتی و غافل از این که اجل از مُرّه چشم به آدم نزدیکتر است.

(همان: ۱۰)

مرگ که گیت، مُرتگین مار هم کُشیت.

mark ke kayt mortagēn mār ham košit

ترجمه: آنگاه که مرگ فرا رسد آدمی با نیش مار مرده هم کشته می شود! (نباید از مرگ غافل بود)

۳. ۱۱. مرگ طعنه نیست!

مَرگ، بد دَوایی نه انت.

mark bad dowāē na ent.

ترجمه: مرگ نفرین نیست.

مرءء شگان نی.

markā šegān nē

ترجمه: مرگ طعنه ندارد!

موتی باجیگ، گون هر کسء بهر انت

mawti bajig ,gôn har kasâ bahr ent.

ترجمه: مرگ سَهَمی است که همه را می‌رسد!

۱۲.۳. نزدیک بودن مرگ

پادی کبرا، پادی دُنا

pâdê kabrâ ,pâdê ðannâ

ترجمه: یک پایش درون قبر و پای دیگر بیرون آن.

مودانی اسپت و سیاه انت/ ریشانی لَدگنی پیش راه انت

mudâni espêt o syâh ent/ rišâni loðagay pêše râhent

ترجمه: موهایش ابلق (سفید و سیاه) شده، ریش هایش گواه این است که عزم سفر داد. کنایه: به اندازه

کافی زندگی کرده و آخرین ایام حیات خود را می‌گذراند. (همان)

هاک زورِتگ hâk zortag

ترجمه: اجلش به سر رسیده، فقط آمده تا در این خاک دفن گردد.

۱۳.۳. دشواری تحمل مرگ عزیزان

من که نه زانت میرکء مریت/ عزت په هما روچان زِريت

man ke nazânt mayroka merit/ ezzat pa hamâ rôčân zerit

ترجمه: من نمی‌دانستم که میروک [اسم خاص] می‌میرد و عزت [اسم خاص] در فراق او می‌سوزد.

هور په موسما کانت و پدا همبوین بهار/ نیانت هما مرد که بوتگ آنت کبرانی میار

hawr pa môsomâ kâyant o padâ hambôên bahâr/ nayâyant hamâ mard ke buttagan
kabrâni mayâr

ترجمه: ابرها به موقع خواهند بارید و گل‌های بهاری دوباره خواهند رونید ولی افسوس مردانی که در

قبرها جای گرفته‌اند، امکان برگشت ندارند.

آکه سَتگ یادی مکن/ دردین دلء پریات مکن

â ke šotag yâdi makan/dardên delâ peryât makan

ترجمه: آن عزیز که رفته یادش مکن و از رفتن او دل خود را محزون مگردان. (همان: ۱۲)

نتیجه‌گیری

ضرب‌المثل‌های بلوچ جلوه‌ای از زندگی و فرهنگ و دورنمای باور، منش و اندیشه‌ی این قومند، از یک سو با عنایت به تعلق خاطر دینی قوم بلوچ و نمود برجسته سنت‌ها در زندگی‌شان و از سوی دیگر حضور تمام‌قد و فراگیر مرگ در تمام عرصه‌های زندگی، این موضوع (مرگ) در مثل‌های بلوچ جایگاه ویژه‌ای دارد. شاید

بنوان گفت که مرگ تنها واقعیت ملموس و عینی زندگی و محرک پرسش اساسی مفهوم زندگی انسان است. پرسشی که در آینه مثل بلوچی به اشکال گوناگون به تصویر کشیده شده است. که برخی از نمودهای این نوع نگارش و درک و دریافت پیشینیان این قوم را در پژوهش حاضر نشان دادیم؛ مرگ در ضرب المثل های بلوچ مفهومی متفاوت و سرشار از تأمل دارد مفهومی که برخاسته از نگاهی عمیق و بینشی دقیق است، یافته های پژوهش نشان می دهد که انسان در گذر از فراخنای تاریخ و رویارویی با واقعیات ملموس هستی، همواره مرگ را همراه خود احساس کرده و آن را تقدیر ایزدی و شروع حیاتی دوباره می داند، در ضمن سرانجام همه را مرگ می بیند که مرگ، تفاوتی بین افراد قائل نیست؛ مرگ خودخواسته را می نکوهد و از فراق مرگ عزیزان ناراحت می شود اما در مقابل این مشیت محتوم چاره ای جز صبر و شکیبایی برای آدمی نمی یابد، دنیا را آنی و ناپایدار می داند و مرگ را شتابان و بی خبر. مثل های بلوچ در پی آگاهی بخشی به انسان های جان آگاه و جویا، از حقیقت مرگ است و جان آن حقیقت اینک: تنها راه گریز از مرگ پناه بردن به خود مرگ است. زبان و ادبیات هر عصری وظیفه سنگین انعکاس و بازگفت تمام زوایای عصر خویش را بر دوش می کشد بررسی این مثل ها و خوانش دقیق شان نشان داد که چگونه انسان عصر کنونی در مقابله با ضعفش، در غلبه بر اضطراب هستی و در ناتوانی اش برای نجات از تنهایی بی پایان خود، محکوم به همزیستی با واقعیتی ملموس و همیشه حاضر به نام مرگ است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- باقری خلیلی، علی اکبر (۱۳۸۹)، نیما و میراث نو، بابل سر: انتشارات دانشگاه مازندران.
- تهانوی (۱۹۹۶)، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱ و ۲ مکتبه لبنان: ناشرون.
- خضرائی، امین (۱۹۶۰)، فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی، شیراز: نوید.
- دهانی، مجیب الرحمن (۱۳۹۸)، «جلوه های ادب تعلیمی در اشعار بلوچی مولانا روانبد»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۶)، امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
- روانبد، عبدالله (۲۰۱۹)، دیوان بلوچی مولانا عبدالله روانبد، تصحیح عبدالروف ملازهی، چاپ اول، امارات: انتشارات الغریر.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸)، حکمت و معیشت، تهران: موسسه فرهنگی صراط.
- کارترایت، دیوید آی (۱۳۹۲)، واژه نامه تاریخی فلسفه شوپنهاور، ترجمه: محسن اکبری، تهران: نشر معاصر.

- کشاوری، رسول بخش (۱۳۹۳)، بتل گنج و بلوچی زبان گالوار، قم: سرزمین سبز.
- گوهرین، سیدصادق (۱۳۸۸)، شرح اصطلاحات تصوف، تهران: زوار.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
- موسوی، مصطفی و حمیده نوح پیشه (۱۳۹۰)، «مضامین مشترک در گلستان و امثال و حکم عربی»، مجا
- ادب عرب، سال ۳، شماره ۳، ص ۲۰۱-۲۲۴.
- نیچه، فردریش (۱۳۵۵)، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگام.
- نیگل، تامس (۱۳۸۲)، پوچی، ترجمه حمید شهریاری، مجله نقد و نظر، سال هشتم، شماره ۳۰، ص ۹۲-۱۰۷.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۴)، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانو همایی، تهران: هما.